

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت دوم [1]

روایت دیگری که مرحوم فیض و من تبع مرحوم فیض به آن استدلال کردند بر مدعای خودشان، یعنی صحت معاملات صبی در اشیاء یسیره، این روایت موثقه سکونی است از امام صادق(ع).

در این موثقه که در کتاب التجارة ابواب ما یکتسب به باب 32 اینطور وارد شده که امام صادق(ع) فرمود «نهی رسول الله(ص) عن کسب الإماء فإنها إن لم تجد زنت إلا أمة قد عرفت بصنعة يده و نهی أن کسب الغلام الصغير الذي لا یحسن صناعةً بیده فإنه إن لم یجد سرق» امام صادق(ع) می فرماید پیامبر(ص) از معامله کردن با کنیزها نهی کرده اند چرا که اگر اینها مالی پیدا نکنند خدایی نکرده زنا می کنند و از راه زنا مالی را به دست می آورند، بعد فرمودند «إلا أمة قد عرفت بصنعة يده» مگر کنیزی که معروف باشد به اینکه صنعتی بلد است و کاری بلد است و دوم نهی فرموده از کسب غلام صغیر «الذي لا یحسن صناعةً بیده» آن غلامی که کاری هم بلد نیست «فإنه إن لم یجد سرق».

اینجا به این روایت سکونی با سه بیان در کتب بر ما نحن فیه استدلال شده است؛

**بیان اول:** تعلیلی است که امام(علیه السلام) فرموده، «إن لم یجد سرق» صبی و غلام اگر مالی را پیدا نکنند سرقت می کند، شما این مطلب را در جای خودش مکرر شنیدید که با وجود تعلیل ذاتی نوبت به تعلیل عرضی نمی رسد! یا به بیان دیگر با وجود امکان استدلال بر عدم المقترضی سراغ به استدلال بر وجود مانع نمی رویم، مثال خیلی روشنش يك چراغی است که الآن باد در حال وزیدن است و این نفت یا بنزینی هم درونش نیست، کسی از شما سؤال کند که چرا این چراغ روشن نیست، باید بگوئید چون نفت در اینجا وجود ندارد! اما اگر این جواب را کنار بگذارید و بگوئید چون باد می آید، اگر باد هم نبود این چراغ چون نفت ندارد قابلیت برای احراق ندارد، برای شعله ور شدن ندارد، با امکان استدلال بر عدم مقترضی نوبت به استدلال بر وجود مانع نیست! این يك مطلب خیلی روشنی است و مثال واضحش هم همین است. یا به تعبیر دیگر امکان استدلال و تعلیل ذاتی مجالی برای اینکه يك تعلیل عرضی برسد نیست. آن وقت در این روایات می فرماید پیامبر از کسب غلام صغیری که لا یحسن صناعةً نهی فرموده، چرا؟ فرموده «فإنه إن لم یجد سرق» نفرموده که صبی و غلام صغیر اصلاً قابلیت معامله کردن ندارد، آمده به جای اینکه به مسئله عدم المقترضی اشاره و استدلال نماید، به وجود مانع استدلال کرده، ان لم یجد سرق، بنابراین به این معناست که می توانیم با صبی ای که یقین داریم اهل دزدی نیست معامله کنیم.

پس این روایت با این بیانی که الآن عرض کردیم دلالت دارد بر اینکه معامله صبی از حیث اقتضا تام است، فقط این شبهه وجود دارد که چون صبی است، مخصوصاً اگر يك صبی باشد که احکام شرعی هم بلد باشد، بداند دزدی ممکن است بر او ضمان بیاورد اما او کار حرامی انجام نداده، حکم تکلیفی هم ندارد، لذا اگر يك صبی این احتمال چون در او جریان دارد امام

می‌فرماید از آن اجتناب شود.

**بیان دوم:** این است که به قرینه سیاق تمسک کنیم و بگوئیم در این روایت پیامبر(صلوات الله علیه) کسب غلام صغیر را در عداد کسب اماء قرار داده، اماء را همه می‌دانند کسب و معامله کردن با آنها صحّت دارد، در اقتضای صحّتش تردیدی وجود ندارد ولی شارع بالعرض منع کرده و می‌فرماید يك امایی که صنعتی بلد نیست و کاری بلد نیست انجام بدهد برای اینکه مالی به دست بیاورد ممکن است خدایی نکرده زنا کند، اما در صحت ذاتی معامله با او تردید نیست، آن وقت چون پیامبر کسب غلام صغیر و معامله کردن با او را در ردیف همان معامله‌ی با اماء قرار داده به قرینه سیاق بگوئیم که معامله‌ی صبی صحیح است.

**بیان سوم:** این است که ظهور این روایت در نهی کراهتی و تنزیهی است، «نهی عن کسب الإماء» این ظهور در نهی تنزیهی دارد، چرا؟ می‌گوئیم به قرینه‌ی تعلیلی که آورده، این تعلیل إن لم تجد سرق أو زنت، ما خارجاً می‌دانیم این تعلیل احتمالی نیست که لزوم اعتنا داشته باشد، اگر این احتمال لزوم اعتنا داشته باشد در بازار و هر جا احتمال دادیم که مثلاً يك بازاری احتمال دارد دزدی کند نباید با او معامله کنیم، در حالی که مسلم معامله با او جایز است.

پیامبر(ص) می‌فرمایند برای اینکه کنیزها ممکن است این کار را بکنند دیگر با آنها معامله نکنید، معامله کردن با اینها کراهت دارد، کسب اماء و تجارت با این اماء کراهت دارد، پس این نهی هم به قرینه‌ی تعلیل ظهور در نهی تنزیهی دارد مثل موارد دیگری که حالا در فقه نهی تنزیهی داریم و اگر هم نهی تنزیهی شد دیگر دلالت بر بطلان معامله ندارد.

پس این هم بیان سومی شد که چون این نهی ظهور در کراهت دارد، به قرینه تعلیلی که دارد کراهت را از آن استفاده می‌کنیم، حالا که کراهت است پس دلیل بر بطلان معامله نیست.

امام(رضوان الله علیه) در کتاب البیع می‌فرمایند<sup>[2]</sup> این روایت «تدلّ علي صحة معاملات الصبي الذي يحسن صنعة» می‌فرمایند اولاً این روایت می‌گوید اگر يك صبی صنعتی بلد است، چون دارد نهی عن کسب الغلام الصغیر الذي لا يحسن صناعة، پس مفهومی این است که صغیری که يحسن صناعة اشکالی ندارد. بعد می‌فرمایند به خاطر این نهی تنزیهی و نهی کراهتی روایت دلالت دارد بر صحّت معاملات صبی مطلقاً، یعنی چه صبی‌ای که يحسن صنعة و چه صبی‌ای که لا يحسن صنعة، منتهی فرقی در این می‌شود صبی‌ای که يحسن صنعة این معامله با او کراهت ندارد، صبی‌ای که لا يحسن صنعة، معامله‌ی با او کراهت دارد.

## ارزیابی

1. بیان اول به نظر ما قابل قبول نیست. این نکته را خوب دقت کنید چون این بیان را ممکن است خیلی جاها ببینید، شاید مرحوم شیخ هم در مکاسب به چنین مطلبی استدلالی دارند، اما ما می‌خواهیم این را عرض کنیم که شارع چون در مقام محاوره‌ی با عرف است گاهی اوقات عرف توجهش به حکم از طریق وجود مانع بیشتر است، يك وقت در مقام استدلال در مسائل علمی و مباحث فلسفی و ... هستیم آنجا تا مقتضی نیست نمی‌توانیم با نبود مقتضی برویم سراغ وجود مانع، مسئله مانع را پیش بکشیم، اما در مسئله‌ی بیان احکام این طور نیست. شما الآن ببینید مثلاً در زمان خود ما این معاملات هر می باطل است بعد می‌گوئیم چرا معاملات هر می باطل است؟ ممکن است يك فقیهی بگوید چون اکل مال به باطل است، اما يك فقیهی برای اینکه مردم زودتر بطلان معامله را بپذیرند می‌گوید این اخلال در اقتصاد به وجود می‌آورد، این روش بیان احکام است، یعنی ما نمی‌توانیم این حرف را بگوئیم که چون تعلیل به عدم مقتضی سابق بر تعلیل به مانع است، پس در روایت امام(علیه السلام) یا پیامبر(صلوات الله علیه) بر اصل وجود مقتضی ضمناً اقرار دارد و بعد آمدند مسئله‌ی مانع را مطرح کردند، نه! این مطلب به نظر ما در بیان و در کیفیت بیان احکام جریان ندارد و اساساً واقعاً یکی از کارهایی که باید در حوزه تحقیق روی آن انجام شود کیفیت بیان احکام است، یعنی همین ملاکات، اغراض و فوائد را اگر بیابند يك تحقیق خیلی خوبی روی آن انجام بدهند، گاهی اوقات شارع بیان می‌کند و گاهی هم بیان نمی‌کند، آنجایی که بیان کرده چرا بیان کرده؟ این برای این است که می‌خواهد مخاطب

زودتر تسلیم شود، مخاطب بهتر این حکم را بپذیرد، نه اینکه در مقام بیان این بوده که يك ضابطه‌اي بدهد، چرا؟ گاهی اوقات هم ما مي‌بينيم که اصلاً امام ضابطه برقرار مي‌کند، الصلح جايز بين المسلمين، اما نمي‌شود اگر يك جايي با لام تعليل آمد بگوئيم به مجرد اینکه لام تعليل است دارد به مخاطب ضابطه ارائه مي‌دهد.

پس در نحوه‌ي بيان احکام اين جهات را قانونگذار توجه نمي‌کند که آیا اين عنوان مقتضي را دارد يا مانع؟ و لذا گاهی اوقات به لسان عدم المقتضي بيان مي‌کند، مثلاً در مورد صبي گاهی اوقات داريم لَأَنَّهُ يَضِيعُ الْمَالُ، إفساد مي‌کند و گاهی اوقات هم به عنوان وجود مانع مطرح می‌شود.

**نکته:** ممکن است که قانونگذار وقتي يك لفظي را مي‌گويد از آن صد مصداق اراده کنند، مخاطب يك مصداقش را بيشتر نفهمد، اما قانونگذار يا شارع به خاطر آن علم و احاطه‌اي که دارد از اين لفظ صد مصداق را اراده کرده و معنای خيلي وسيعي را اراده کرده که مخاطب همان زمان شارع قدرت درک اين معنای وسيع را ندارد، اين درست است. اما اين منافات ندارد به اینکه بگوئيم شارع حساب کرده در طول تاريخ مردم وقتي برايشان مانع را استدلال کني زودتر مي‌پذيرند و آمده اين بيان را کرده، اين هم اتفاقاً در ضمن همان قرار مي‌گيرد. به نظر ما قابل قبول نيست.

2. اما نسبت به بيان دوم و مسئله‌ي سياق؛ بين غلام صغير و اماء يك تفاوتی وجود دارد، در اماء دارد «فإنها إن لم تجد زنت إلا أمة قد عرفت بصنعة يده» در مورد اماء ممکن است يك كنيزي باشد که آشپزي خوبي بلد باشد، از اين طريق پول به دست مي‌آورد، اما بعد فرمود و نهی عن كسب الغلام الصغير الذي لا يحسن صناعةً بيده، درست است که خارجاً بعضي از موارد داريم صبي يك صنعتي هم بلد است ولي اين خيلي نادر است، ما اين احتمال را مي‌دهيم که در مورد صبي روي جهت غالب فرموده لا يحسن صناعةً، در مورد صبي روي جهت غالب فرموده لا يحسن صناعةً، نهی عن كسب الغلام الذي لا يحسن صناعةً بيده، ليكن در اماء عبارت إلا أمة قد عرفت تصريح دارد به اینکه اين امه‌اي که يك صنعتي را بلد است معامله با او جايز است اما در اين غلام صغير تصريح نيست، و مفهوم گيري‌اش هم مشکل است، لعلّ شارع مي‌خواهد بگويد غالب صبيان اين چنين است. لذا باز اينجا بحث سياق مطرح نيست و ما نمي‌توانيم سياق را به عنوان قرينه قرار بدهيم.

3. نسبت به بيان سوم يك مطلب اين است که اين نهی در اينجا چه نهی‌اي است آیا تحريمي است يا كراهتي؟ مطلب دوم که مهم‌تر است اين است که اين كسب در اينجا به چه معناست؟ آیا كسب به معنای مصدري است؟ يعني كسب کردن، تجارت کردن، معامله کردن يا كسب در اينجا به معنای مفعول است، مثل اینکه گاهی اوقات قتل به معنای مقتول مي‌آيد بگوئيم كسب در اينجا هم به معنای مكسوب است، مكسوب يعني آن مالي که الآن دست بچه است، از استفاده و تصرف در اين مال شما خودداري كنيد، كلام فيض كاشاني يا ديگران که از اين روايت بر صحّت معامله صبي، آن صبي که يحسن صناعةً استدلال کرده اند، متوقف است بر اینکه كسب در اين روايت به معنای مصدري باشد! اما شيخ انصاري كسب را به معنای مكسوب در اينجا قرار دادند که ان شاءالله شنبه دنبال مي‌کنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

\*\*\*\*\*

[1]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ كَسْبِ الْإِمَاءِ فَإِنَّهَا إِنْ لَمْ تَجِدْ زَنْتَ إِلَّا أُمَّةً قَدْ عُرِفَتْ بِصُنْعَةٍ يَدٍ وَ نَهَى عَنْ كَسْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يُحْسِنُ صِنَاعَةً بِيَدِهِ فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَجِدْ سَرَقَ» وسائل الشيعة، ج 17، ص 163، ح [22251] 1.

[2]. «و كيف كان: فإنها تدلّ على صحّة معاملات الصبي الذي يحسن صناعة، بل على صحّة معاملات الصبي مطلقاً إن كان النهي تنزيهياً، كما هو الظاهر بقرينة صدرها و تعليلها» كتاب البيع، ج 2، ص 47.

